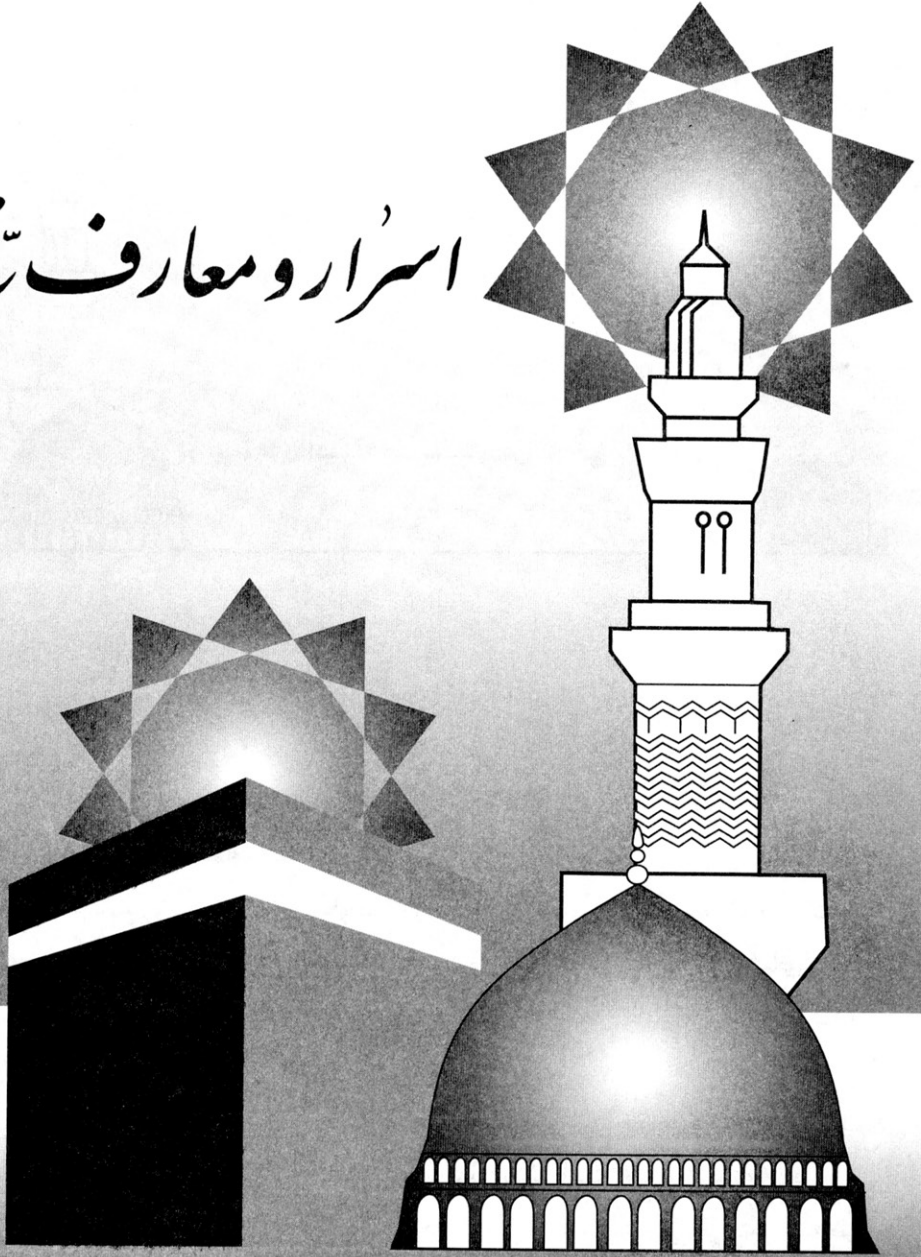
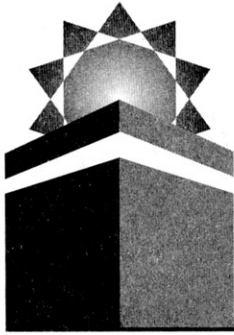


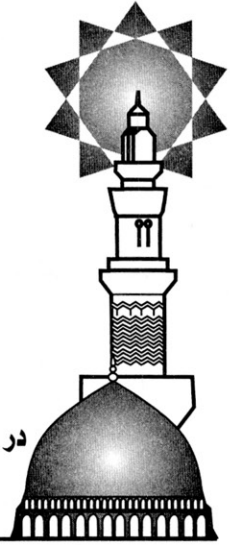
اسرار و معارف حج





## در جستجوی اهداف و حکمت‌های مراسم حج - ۲

سید محمد باقر حجتی



### «طواف» یا «طلیعه مراسم عمره تمتع»

وقتی مُحرم به سرزمین امن الهی درمی‌آید؛ نخستین وظیفه‌ای را که باید آن را ایفا کند هفت بار طواف بر گرد کعبه است. اما برای این که این تکلیف را برگزار نماید، سزا و مستحب است از «باب بنی‌شیبه» بر مسجدالحرام وارد شود،<sup>۱</sup> تا بت «هَبْل» را که در این رهگذر مدفون است پایمال کند، و با اولین گام خویش در ورود به مسجد و پرستشگاه خدای یگانه، شرک‌ستیزی خود را قبل از طواف آغاز نماید. و با چنین عملی سمبلیک و رمزگونه جز خدای یگانه، همهٔ معبودان دگر را لگدکوب سازد و براثت خود را از شرک و مشرکین اعلام نماید؛ و با طرد ایدهٔ شرک، آنگاه در خود استعداد و آمادگی برای طواف بر پیرامون خانه‌ای فراهم آورد که مظهر یگانه‌پرستی است.

نیای نخستین بشر؛ یعنی حضرت آدم - علیه‌السلام - که فرشتگان توحیدپیشه و درازپیشینه در یگانه‌پرستی، به خضوع و سجود در پیشگاهش مأمور گشته بودند - پی و اساس این خانه را نهاد و برای اولین بار بر گرد همین خانه با راهنمایی فرشتگان به طواف پرداخت، و همین فرشتگان به آدم خاطر نشان شدند که ما هزار سال پیش از تو مراسم حج را به جای می‌آوردیم و چون پیشاهنگانی بر گرد این خانه، آدم را به طواف آن رهنمون شدند.



بنابر این فرشتگان قرن‌ها - که با تعبیر «هزار سال»، سابقه طواف آنها در روایات گوشزد شده و ظاهراً نباید این تعبیر را در مرز و ظرف چنان شماری گرفتار تنگنا ساخت؛ و بلکه نمایانگر سابقه‌ای بس دیرینه‌تر از هزار سال. تا درازای آغاز آفرینش هستی تا زمان خلقت آدم را در خود می‌گنجاند پیرامون این نقطه از کره خاکی و قلب تپنده توحید به طواف خود آغاز کرده و بدان تداوم بخشیدند؛ چون این نقطه همانگونه که در احادیث متعددی آمده، محاذی با عرش الهی و مطاف فرشتگان در عالم ملکوت است.

مُحَرَّم که در برابر نقطه‌ای محاذی عرش خدا، پایگاهی را احساس می‌کند، اگر چنان محوری را درست باز یابد و مبدأ این گردش و چرخش را درست شناسایی کند که از چه جایگاهی بدینسان بر زاویه‌ای از این خانه خودنمایی می‌کند، بارقه‌ای در دل او به هم می‌رسد که گام‌های او را به مبدأ این طواف و گردش، به تحرک وامی‌دارد؛ و می‌فهمد که در چنین ایستگاهی است که باید همه توان بدنی و روحی خود را به کار اندازد و همه وجود خویش را برای گردش در پیرامون حریم الهی به پویایی و تحرک از همین نقطه وادارد؛ از حجرالاسود که هرگز در طول تاریخ بنای کعبه، به شرک نیالوده و مورد پرستش قرار نگرفته است.

حاجی به کوی یار می‌رسد و با آغاز کردن گردش خود پیرامون خانه خدا از محلی که حجرالاسود در آن نصب شده است و ماجرای نصب آن نمایانگر حلّ اختلافات و درگیری مردمی بی‌فرهنگ و فاقد نظام و سازمان است باید با این نشانه همبستگی آفرین و اختلاف‌سوز با برادران و خواهران دیگری که فرهنگ و تعالیم اسلامی میان آنها وحدت برقرار ساخته همبستگی خود را استوارتر نموده و ریشه همه اختلافها را از بن برکنند.

ماجرای این بود که در مکه سیلی به راه افتاد و کعبه را ویران ساخت. مردم مکه از دیرباز بدان حرمت و ارج می‌نهادند، بر آن داشت آن را بازسازی کنند. وقتی می‌خواستند کعبه را دوباره بر سر پا سازند مصالح ساختمانی آن را از چوب و تخته‌های کشتی تدارک دیدند که در ساحل دریا افکنده شده بود. این کشتی را پادشاه روم از قلمز مصر در سوی حبشه گسیل داشت تا در آن دریا کلیسایی را برپا سازند. مردم مکه کشتی یاد شده را خریداری کرده و برای بازسازی کعبه از مصالح آن بهره جُستند.

وقتی تا محل نصب حجرالاسود، بنای کعبه را بالا بردند، میان آنها بر سر نصب آن اختلاف پدید آمد که چه کسی یا کسانی باید عهده‌دار نصب آن گردند. سرانجام بر سر آن

شدند و چنین به توافق رسیدند: نخستین کسی که از «باب بنی شیبه» وارد شود، او را به عنوان حَکَم و داور در رفع این اختلاف برگزینند. اولین کسی که از این در بر مسجدالحرام درآمد رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. و چون آن حضرت به صداقت و امانت و مبرای از هرگونه زشتیها و بدخواهی‌ها نامور بود، او را «محمد امین» می‌خواندند و به همین عنوان نامور شده بود. لذا بر داوری آن حضرت - در جهت حلّ این اختلاف و درگیری - به توافق رسیدند و پیشنهادی را که آن حضرت ارائه فرمودند پذیرا شدند، حضرت هوشمندانه طرحی ریخت که رضای همه افراد را تأمین می‌کرد: ردای خود را بر روی زمین گستراند که گویند عبای «طارونی» بود؛ حجرالاسود را از جا برداشت و در میان این ردا یا عبا نهاد و چهار تن از قریش را - که سران آنها به شمار می‌رفتند؛ «عتبة بن ابی ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف»، «اسود بن عبدالمطلب بن عبدالعزی بن قصی»، ابوحنیفة بن مغیره بن عمرو بن مخزوم» و «قس بوعدی سهمی» - انتخاب فرموده و گفت: هر یک از این چهار نفر گوشه‌ای از ردا را برگرفته و بدین طریق حجرالاسود را از روی زمین بفرزاند، و آن را به محل نصب آن، جا به جا کنند و خود آن حضرت حجرالاسود را از میان آن برداشت و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نصب کرد. این کار نخستین داوری اندیشمندانه و کاری آمیخته به فضیلت بود که تا آن زمان میان این مردم جلب نظر می‌کرد. یکی از همین ناظران - که قرشی بود - از این که قرشیان در مقابل داوری فردی که از آنها کم‌سالتر به نظر می‌رسید تسلیم شدند و به پیشنهاد او گردن نهادند به شگفت درآمده و اظهار داشت: «من در شگفتم از این مردم، مردمی که از شرافت و عزّت و سروری برخوردارند، و پیر و سالخرده و کلان‌اند کسی را که از همه آنها کم سن و سالتر و از تمام آنها تهی‌دست‌تر است، به عنوان حَکَم و داور و سرور خود گزین کردند؛ سوگند به «لات و عزی» که او در آینده بر شما تفوق یافته، و شما را تحت ریاست خود گرفته، و بهره و نصیب‌ها را میان شما توزیع نموده، و از این پس حیثیت و اعتباری شگرف در انتظار او خواهد بود.<sup>۲</sup>

این رویداد تاریخی - علاوه بر آن که می‌توان در لابلای آن نکات ظریفی را جستجو کرد - آثار خوش‌آیندی را به ارمغان آورده و رمز و سمبلی برای حقایقی بود که باید برای همیشه و جاودانه رهنمودی سازنده باشد. قبل از آن که حجرالاسود با تدابیر هوشمندانه آن حضرت در جای خود نصب گردد، اختلاف و نزاع قریش نزدیک بود به درگیری شدید و جنگی

خونین منجر گردد؛ اما کارایی آن حضرت در داوری و فرزاندگی او در اندیشه از این فاجعه پیش‌گیری کرده و همه گروه‌ها را در این افتخار سهیم ساخت، بدون این که کمترین تفرقه و اختلافی را برانگیزد و یا باعث گردد گروه خاصی در نصب حجرالاسود ویژگی یافته و موجب تفاخر و مباهات قومی بر قومی دیگر گردد.

نصب حجرالاسود آنهم بدینسان - که باید آن را بازده عنایت الهی برشمرد و اتحاد و همبستگی این اقوام را به ارمغان آورد - اشارتی است به این نکته که باید کعبه با حجرالاسودش الهام‌بخش وحدت و همبستگی و انسجام کسانی باشد که در سوی آن و رویاروی با آن به نماز و نیایش می‌پردازند، و همه مسلمانان در برابر این نمودار وحدت‌آفرین، اختلافات را از میان برداشته و با یکدیگر برادرانه متحد گردند، و رب و خداوندگار یگانه‌ای که چنین کانون توحیدی را بنیاد نهاده پرستش نموده، و به کلمه توحید و حبل الهی - که میان آنها پیوند استواری برقرار می‌سازد - چنگ آورند و از هرگونه تفرقه و گسستن از یکدیگر سخت پرهیزند.

طائفان بیت الهی و پروانه‌های در گردش پیرامون مشعل فروزان کعبه، بر مسجدی درمی‌آیند که کعبه و رمز وحدت را در میان دارد. آنان می‌باید طواف و گردش خود را از همان نقطه‌ای آغاز کنند که در آن نقطه خداپرستان از دیرباز، و حتی مشرکین قبل از طلوع خورشید اسلام بر سر آن به توافق و اتحاد رسیده بودند.

فرشتگان و ملکوتیان با استلام حجرالاسود و بوسه‌زدن بر آن با نیایش زمینی و عالم ناسوتی، طلوع طواف خود را افتتاح می‌کنند. و پس از ادای مراسم حج به آسمان برمی‌فرازند. اگر فرشته‌ای به سوی زمین از جانب خداوند گسیل شود و مأموریتی بدو واگذار گردد، همراه با آن، زیارت خانه خدا از جمله وظایفی است که به ایفای آن توفیق می‌یابد و هیچ فرشته در سوی زمین فرو نمی‌آید مگر آن که چنین توفیقی نصیب او می‌گردد.<sup>۳</sup>

انبیا از آدم تا خاتم - علیهم‌السلام - شرافت حج و طواف کعبه نصیبشان شد:

- آدم ابوالبشر به راهنمایی جبرائیل آیین حج را فرا گرفته و با هفت شوط طواف بر گرد

کعبه چنین فضیلتی را درک کرد.<sup>۴</sup>

- شیث نبی - علیه‌السلام - بدینسان مراسم حج برگزار کرد<sup>۵</sup> و توانست به همان امری

توفیق یابد که آدم ابوالبشر - از طایفه انسی و آدمیان و آفریده‌های ساکنان زمین - بدان

کامیاب گردیده و از پی نخستین انسان موحد با این کانون توحید انس و آشنایی برقرار ساخت. شمار انبیایی را که توفیق حج و طواف، نصیب آنها گشت تا هفتاد و پنج تن یاد کردند<sup>۶</sup> که در میان آنها قبل از حضرت ابراهیم - علیه السلام - :

- قوم حضرت هود - علیه السلام - را داستانی درخور دانستن است. آن حضرت قوم «عاد» را به پرستش خدای یگانه فرامی خواند؛ لیکن آنان به ندای هود پاسخ مثبت نمی دادند، و به تکذیب او دلخوش بودند. خداوند مدت سه سال سرزمین آنان را از بارش باران محروم ساخت. شماری از کسان خویش را رهسپار کعبه ساختند تا از خداوند بخواهند بر سرزمینشان باران بباراند. اینان طی چهل روز بر گرد کعبه به طواف می پرداختند و آیین حج را به جای می آوردند.<sup>۷</sup> آنچه بیش از همه درباره کعبه و حج، اذهان را به خود مشغول و معطوف می سازد جریان مربوط به:

- حضرت ابراهیم خلیل است که سرزمین فراموش شده مکه را آباد کرد، سرزمینی که نه حاصل خیر بود و نه کسی رغبت اقامت در آن را داشت، و می باید این نقطه از کره زمین به خاطر وجود کعبه در آن، بلندآوازه گردد.

ابراهیم که از حیثیت والایی از نگاه یهود و نصاری و مسلمین برخوردار است و از آن رو که همه انبیای پس از او، از ذریه و نسل و نژاد او هستند، به «ابوالانبیا» نامبردار است، در راه دعوت مردم به خدای یکتا کمترین دریغی در مجاهدت و فداکاری او دیده نمی شود، و در طریق عقیده توحیدی و آرمان الهی آن چنان خطر می کرد که بارها در معرض مرگ قرار گرفت؛ ولی هرگز از پایمردی خود دست ننهاد.

ابراهیم در سرزمین «اور» - که میان دجله و فرات در قسمت هامون به طرف جنوب قرار دارد - پرورش یافت. و تاریخ، گویای آن است در زمانی که ابراهیم در عراق می زیست تمدن و فرهنگ «بابل» بر عراق حاکم بود. مردم بابل بتهای متعددی را پرستش می کردند و هر شهری را رب و خداوندگاری بود، هرچند رسماً در برابر «إله اعظم» خاضع بودند و شمار «آلهه» و بتها نیز رو به قلت و کاستی نهاده بود.

ابراهیم در این محیط - که تعدد آلهه در آن جلب نظر می کرد و پیکره هایی برای آنها تراشیدند و در پرستشگاهها نصب کرده بودند - می زیست، اما با فکر صائب خود احساس می کرد که خدا یکی است و آن قدرتی که بر هستی حاکم است یکتا و مبرّی از همتا می باشد؛ لذا تصمیم گرفت مردم را از خرافه شرک برهاند و افکار و اندیشه های آلوده آنان را از هرگونه

تصوّرات غلط و به بیراهه افتاده بپیرایید. خداوند متعال حضرت ابراهیم را با الهامات هدایت‌آفرین، از رشد و رهیابی برخوردار ساخته و او را موظف کرد که جامعه محیط خود را هشدار داده، اذهان آنها را از هاله‌های تیره شرک بسترده:

«ولقد آتینا ابراهیم زُجده من قبل وکنا به عالمین. اذ قال لأبیه وقومه ما هذه التماثیل التي أنتم لها عاکفون»<sup>۸</sup>

«به راستی (بیش از موسی و پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم -) نیروی بینش راه صحیح را به ابراهیم اعطا کردیم و به لیاقت و صلاحیت او برای اعطای چنین نیرو، و یا به شایستگی او برای احراز نبوت آگاه بودیم. ابراهیم وقتی دید که به پرستش بتها دلخوش‌اند به پدرخوانده و مردم محیط خود در مقام سرزنش آنان گفت: این مجسمه‌های دست‌ساز شما، که به پرستش آنها دل بسته و بدانها روی آورده‌اید، چیست؟!»

ابراهیم لحظه‌ای از تحقیر ایده‌های شرک‌آلود جامعه خویش بازنده‌ایستاد و از تهدید پدرخوانده خود و نیز طاغوتیان کمترین هراسی به خود راه نداد. چون دید در برابر هشدارها و ارشادهای او واقعی نمی‌نهند به چاره‌اندیشی پرداخت، و نقشه‌ای بس هوشمندانه را طراحی کرد تا از رهگذر آن، افکار آنها را به کار انداخته و سرانجام به بی‌ثمر بودن و عجز و ناتوانی معبودان خویش زبان دل به اعتراف گشایند. در صدد درهم کوبیدن بتها برآمد و این خود یک راه و رسم عملی برای شرک‌زدایی و ایجاد روحیه توحید در مردم بود تا باز یابند که بتها نه تنها سود و زبانی از ناحیه آنها عائد انسان نمی‌گردد؛ بلکه قادر نیستند از آسیبی که به آنها روی می‌آورد دفاع نمایند. پیدا است که برهان و دلیل عملی دارای کارایی بیشتری از وعظ و ارشاد است. ابراهیم - علیه‌السلام - بتها را سرنگون کرده و آنها را درهم شکست. و با درهم کوفتن آنها عملاً استدلال کرد که پرستش بتها بس نادرست و به دور از عقل و خرد است. اگر این بتان شایسته احراز عنوان «آلهه» می‌بودند از خویشتن حمایت می‌کردند و به کسی که نسبت به آنها سوء قصد می‌کرد و با تیر با آنها نبرد! آغاز کرده بود، آسیب می‌رساندند.

هرچند که ابراهیم را به محاکمه گرفتند؛ اما با پاسخی که در عمل، آن را به کار گرفته و تیر را بر گردن بت بزرگ نهاده بود، در مقام پاسخ باز پرس گفت:

«بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»<sup>۹</sup>

«بتهای شما را این بت بزرگ درهم شکسته است! اگر باور نمی‌دارید از آنها بپرسید، به این شرط اگر بتوانند زبان به سخن بگشایند!»

این پاسخ ابراهیم آنان را متوجه اشتباه و کارهای نابخردانه آنها کرده و به خوبی احساس کردند راه نادرستی را در پرستش بتها می‌نوردند:

«فرجعوا الی أنفسهم فقالوا إنکم أتمم الظالمون»<sup>۱۰</sup>

«به خود آمدند و اندیشه را کدشان به کار افتاد؛ لذا گفتند: شما مسلماً در پرستش این بتها به خویشتن ستم می‌رانید.»

ابراهیم از خردسالی اهل استدلال بوده و چنان بدان خو گرفته بود که همواره با فرزندی و اندیشمندانه می‌زیست، و با دلیل و برهانی گویا با همه مردم سخن می‌گفت، و به نمرود که تا حد الوهیت باد در دماغش افتاده بود، چنان محاجه نمود که بهت و حیرت حاضران محفل او را موجب گردید:

«ألم تر إلی الذی حاج إبراهیم فی ربّه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت قال أنا أحیی و أمیت. قال إبراهیم فانّ الله یأتی بالشّمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر، والله لا یهدی القوم الظالمین»<sup>۱۱</sup>

«آیا به آن کسی که خداوند ملک و زمامداری را به او اعطا کرد - و طغیان روحی او موجب گشت که مدعی الوهیت گردد - نمی‌نگری که درباره‌ی خدای یگانه با ابراهیم به محاجه و ستیز متوسل شد تا حیثیت پوشالی خود را واقعی جلوه دهد. وقتی ابراهیم گفت ربّ و خداوندگار من قادر بر زنده کردن است و هم مرگ جانداران در ید قدرت او است. نمرود گفت: من هم بر چنین کارهایی توانا هستم وقتی ابراهیم دید نمرود از حربه‌ی عوام‌فریبی سود می‌جوید، و خود و اطرافیانش را با عملی نابخردانه بیش از پیش به غفلت و بی‌خبری از حقایق سوق می‌دهد، دلیلی را که حتی عوام و توده‌ی مردم عادی پذیرای آن هستند اقامه کرد و فرمود: خداوند یکتا خورشید را از مشرق برمی‌آورد؛ تو آن را از مغرب برآور. نمرود که بر کفر و ادعای الوهیت خود پافشاری می‌کرد، در برابر این استدلال مبهوت و دچار سرگیجه شد؛ چراکه خداوند، مردمی را که دانسته و خواسته با اصرار بر کفر و شرک، با خویشتن ستم‌پیشه‌اند به راه نمی‌آورد.»

شرک‌ستیزی ابراهیم - علیه‌السلام - و اهتمام او در نشر روحیه‌ی توحیدی در میان جوامع معاصرش در جای‌جای قرآن کریم جلب نظر می‌کند، و می‌بینیم هرگز کمترین تزلزلی در پایداری و پایمردی او در این مبارزت و مجاهدت دیده نمی‌شود و در درون قفس منجیق که او را به فضا پرتاب می‌کردند تا قعر تل عظیمی از آتش که در میانش افکنده شد جان





و زبانش گویای توحید و مبلغ بی‌وقفه و با شهامت برای جایگزین شدن یکتاپرستی در بسیط گیتی بود.

سرانجام، ابراهیم - علیه‌السلام - می‌باید نقاطی را برای اشاعه توحید و یکتاپرستی پشت‌گذارد تا به مکه درآید و کانون توحید جهانی را در این سرزمین بنیاد کند.

### کوچیدن به مصر

ابراهیم - علیه‌السلام - مدتی در «حزان» اقامت‌گزید و با دختر عمه‌اش ساره ازدواج کرد، اما جز حضرت لوط - علیه‌السلام - و شماری اندک از مردم، به دعوت توحیدی او پاسخ مثبت ندادند، به مهاجرت از این دیار مصمم گشت. علت آن درگیری شدید و فرساینده‌ای بود که میان این اقلیت خداپرست پدید آمده بود لذا از آنها روی‌گردان شد:

«فَأَمِنَ لَهُ لُوطُ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۱۲</sup>

«لوط - علیه‌السلام - [و تنی چند] به ابراهیم در «حزان» ایمان آوردند، و گفت مسلماً من به سوی خداوندگار کارسازم از این دیار می‌کوچم؛ چراکه او فرازمند شکست‌ناپذیر فرزانه است.»

خداوند چنین پایگاه روحی حضرت ابراهیم و هم‌زمان او را در پایمردی بر توحید، و گریز ناگزیر او را می‌ستاید، و به بیزاری و نفرت آنها از محیط عفن و شرک‌آلود «حزان» ارج می‌نهد:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ...»<sup>۱۳</sup>

«ابراهیم و کسانی که او را در توحید همیاری کردند، اسوه و سرمشقی شایسته پیروی و نیک‌مقتدایی بودند؛ چراکه به جامعه مردم «حزان» اخطار کردند، محققاً ما از شما و معبودانی که در کنار خدای یگانه آنها را می‌پرستیدند، بیزار و گریزانیم، ما نابوری و انکار خود را در برابر عقیده‌های خرافی شما اعلام می‌نماییم و برای همیشه میان ما و شما بغض و کینه و نفرت حکم فرما است مگر آنگاه که به خدای یگانه ایمان آورید.»

ابراهیم و همراهان به سرزمین شام روی نهادند. مدت کوتاهی در آن درنگ نمودند؛ اما قحطی و کمبود آذوقه و خشکسالی آنان را بر آن داشت آن را ترک گفته و آهنگ مصر

نمایند. از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش و نیز هاجر که خدمتکار او بود، او را همراهی می‌کردند. ابراهیم علاقه داشت دارای فرزندی شود و «ساره» همسر ابراهیم چون سالمند و عقیم و سَتْرَوْن بود به ابراهیم پیشنهاد کرد با هاجر ازدواج کند تا خداوند فرزندی به او ارزانی دارد. ثمرهٔ این ازدواج تولد حضرت اسماعیل بود. در سفر تکوین آمده است: «و اما اسماعیل، من گفتار و درخواست تو را دربارهٔ او شنیدم و من هم اکنون مقدم او را تبریک گفته و برکاتی از سوی خود نصیب او می‌سازم، و فزونی را در نسل و نژاد او به هم می‌رسانم و... و او را به صورت امت بزرگی مقرر داشته و جمع فراوانی از تبار او را در دنیا فراهم می‌آورم.»<sup>۱۴</sup>

این مطلب را باید بشارتی به امت حضرت محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - برشمرد؛ زیرا آن حضرت و نیز عرب حجاز از نسل و نژاد اسماعیل بودند. این وعده و نوید دربارهٔ ذریه و نسل اسماعیل به وسیلهٔ پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - و امت او تحقق پذیرفت.

### هجرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - به مکه

پس از زادن اسماعیل، هاجر از این که فرزندی چون او را در کنار خود احساس می‌کرد، به خود می‌بالید و همین حادثه، حسرت و غیرت را در ساره برمی‌انگیخت. از ابراهیم درخواست کرد که آن دو را از محیط زندگانی او دور نگاه دارد؛ چراکه حضور آنها در جایگاهی که زندگانی می‌کرد برای ساره تحمل‌ناپذیر می‌نمود.

ابراهیم به درخواست هاجر - برای هدفی که خدا می‌خواست - پاسخ مثبت داد. خداوند به ابراهیم وحی کرد هاجر و اسماعیل را با خود همراه ساخته و با آنها - در حالی که اسماعیل طفلی شیرخوار بود - به مکه رهسپار گردند. ارادهٔ خداوند راهنمای این سفر سرنوشت‌ساز بود؛ و سفر ادامه یافت تا آنجا که خداوند متعال به ابراهیم فرمان داد در سرزمینی به دور از آبادی، در پایگاهی که بیت‌الله الحرام بنا می‌شود درنگ کند، و پایان سفر آنها و مقصدشان را در این نقطه اعلام کرد.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در این سرزمین خشک و فاقد آب و گیاه فرود آورد، و آنان را تنها گذاشته و خود از راهی که آمده بود بازگشت. هاجر از پی او آمد و گفت: کجا می‌روی و برای چه کسی ما را در این وادی وحشتناک و سرزمین خشک وامی‌گذاری؟ چندبار هاجر برای برانگیختن عاطفه و احساس پدر و فرزندی و همسری، این سخن را تکرار کرد؛ ولی ابراهیم با بی‌تفاوتی راه بازگشت را ادامه می‌داد. هاجر گفت: آیا خداوند تو را به این کار فرمان



داده است؟ پاسخ داد: آری. هاجر گفت: در این صورت خداوند ما را مورد بی‌اعتنایی و بی‌مهری خود قرار نمی‌دهد. آنگاه به جایی که اسماعیل را در آن گذارده بود مراجعت کرد. اما ابراهیم علی‌رغم آن که به چنین کاری از سوی خدا دست یازید، قلبش پریشان بوده و از فراق زن و فرزندش سخت افسرده بود؛ ولی ارادهٔ خداوند بر ارادهٔ او چیره گشت و خویشتن را تسلیم امر الهی احساس می‌کرد و راه بازگشت را ادامه می‌داد و به درگاه پروردگارش می‌نالید و او را با آن سخنی که خداوند در قرآن کریم بازگو فرموده، می‌خواند:

«رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتَ مِنْ ذَرِیَّتِیْ بُوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمَحْرَمِ رَبَّنَا لَیْقِیْمُو  
الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوٰی اِلَیْهِمْ وَاَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ  
یَشْکُرُوْنَ»<sup>۱۵</sup>

«پروردگارا! تو می‌دانی که من به راستی زن و فرزندم را در دژه‌ای که فاقد آب و گیاه و غیر قابل کشت و زرع است کنار خانهٔ محترم تو سُکنی دادم، پروردگارا! این کار از آن رو است که نماز را به پای دارند. پس قلبهایی از مردم را به سوی آنها معطوف ساز تا برای دلگرمی آنها و رهایی آنان از تنهایی به سوی آنها جلب شود، و از ثمرات و آذوقه‌های درخور به آنها ارزانی دار تا سپاس نعمتهای تو دارند.»

ابراهیم با این دعا و درخواست، به خداوند متعال عرضه می‌دارد که من خانهٔ تو را بازسازی کرده و از نو آن را بنیاد می‌کنم، خانه‌ای که از آن پس آن را ارج نهند. هدف من از واگذاردن آنها این است که پرستش تو را که یگانه‌ای، در پیش گرفته و وظیفهٔ خود را در امر توحید و یکتاپرستی ایفا نمایند.

هاجر در برابر فرمان الهی رام گشته و با خاطری آرام و مجهز به صبر و شکیبایی می‌آسود؛ و مدتی از توشه‌ای که به همراه خویش آورده بود و آبی که ابراهیم در اختیار آنها قرار داده بود، زندگانی را به سر می‌آورد تا این که آب و غذای آنها تمام شد و از این پس چیزی در اختیار نداشتند که از رهگذر آن تغذیه کنند و یا تشنگی خود را فرو نشانند. فشار عطش که او و طفل شیرخوارش را شکنجه می‌داد، فرساینده و تحمل‌ناپذیر گشت. نگاههای تأثرآمیز و اندوه‌زای او به فرزندش که از شدت تشنگی به خود می‌پیچید نمی‌توان در جمله و سخنی تصویر کرد. هاجر نمی‌توانست این منظرهٔ دردناک را تحمل کند. از جای برخاست و دویدن را آغاز کرد و احیاناً با هروله به این سو و آنسو، اطراف خویش را به جستجو می‌گرفت. برفراز جایی بس بلند که به «صفا» نامبردار است بالا رفت و نگاهش را به اطراف می‌گرداند تا شاید جرعه‌ای آب برای فرزندش که جگرش از تشنگی تفتیده بود سراغ کند؛ اما آنچه به نظر

نمی‌رسید آب بود. از فراز کوه صفا به زیر آمد و به سان انسان سرگردانی که نمی‌داند باید چه کند با گامهایی سریع به سوی مکان مرتفعی که «مروه» نام دارد آهنگ نمود و برفراز آن آمد؛ لیکن در آنجا نیز با نگاه گردانی در پیرامون خود، جایی را که بتوان آب را در آن سراغ گرفت به نظرش نرسید. آنگاه به «صفا» برفرازید، و هفت بار این شد و آمد و رفت و بازگشت از صفا به مروه را تکرار کرد؛ و با تمام توان و رمقی که داشت میان صفا و مروه را درنوردید و ناگزیر برفراز آنها در جستجوی آب، نگاه نومیدانه خود را به اطراف می‌دوخت تا سرانجام بر بالای کوه صفا صدایی به گوشش رسید. نگاهش را برگرداند؛ فرشته‌ای را در کنار زمزم رؤیت کرد که با بال خود زمین را می‌کاوید و این کاوش به جوشیدن آب از زمین سربرآورد.

هاجر این چشم‌انداز هیجان‌آور را دید و غرق در سرور و شادمانی شد و از این آب، جرعه‌هایی به اسماعیل نوشاند و خود نیز از آن نوشید و سیراب گشتند.

پرنندگان پس از جوشیدن این آب، به این نقطه به پرواز و فرود درآمدند؛ خدای مهربان که همه پدیده هستی را با رحمت خویش همواره و بی‌وقفه مورد عنایت قرار می‌دهد، با پدیدآوردن آب در این نقطه و جذب مرغان و پرنندگان، اندکی از غربت و تنهایی آنها کاست. از آنها پس گروهی از قبیله «جُزْهُم» در فاصله‌ای نزدیک به این نقطه ره می‌سپردند؛ پرنندگان را دیدند در اطراف این نقطه که در حال پرواز و فرود آمدن هستند. از هم پرسیدند این پرنندگان باید در جایی پرواز و فرود داشته باشند که آبی در آن نقطه سراغ کرده باشند، آیا شما در این نقطه از دره، آبی را تا کنون سراغ کرده‌اید؟ پاسخ دادند: نه. یکی از افراد گروه را به محل فرود آمدن پرنندگان برای کسب اطلاع گسیل داشتند؛ او پس از بازگشت شادی‌کنان مژده داد که در این نقطه آبی پدید آمده است. همگی در سوی این مکان راهی شدند و هاجر را با کودک شیرخوارش دیدند. به او گفتند: اگر اجازه می‌دهی ما نیز با تو در این جایگاه اقامت گزینیم؛ آب از آن تو است و ما را سهمی در آن نیست. هاجر به آنها خوش‌آمد گفت. آنان نیز این مکان را به عنوان میهن جدید برگزیدند. اسماعیل در چنین مکان مقدسی پرورش یافت و نوجوانی برومند گشت و زبان عربی را از قبیله «جُزْهُم» فراگرفت.

### فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند

حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - اسماعیل را در مکه رها کرد. اما پیوند مهر پدری و فرزندی - تا زمانی که مرور ایام، اسماعیل را تا سن نوجوانی پیش بُرد - هرگز از دل ابراهیم



نسبت به او گسسته نشد و اسماعیل را هیچگاه فراموش نمی‌کرد، و به هیچوجه کانون پر عاطفه قلبش، جایی خالی از اسماعیل نبود؛ هر از چندی او و همسرش را دیدار می‌کرد. در یکی از این دیدارها ابراهیم در عالم رؤیا مأمور شد فرزندش اسماعیل را سر ببرد. از آنجا که رؤیا و خواب دیدن انبیا، صادق و راستین و حق است - چراکه به مثابه وحی از جانب خدا باید تلقی شود - تصمیم گرفت این مأموریت فراسنگین را اجرا کند. از این که اسماعیل تنها فرزند و یادگار او است مانع از آن نمی‌شد در مقام امتثال امر الهی هر چند که سالخورده شده است فرزندش را قربانی کند.

قرآن کریم از این جریان و حادثه شگرف و پایمردی ابراهیم در طاعت از فرمان الهی، چنین بازگو می‌کند:

«وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ. رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ. فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهَ لِلْجَبِينِ. وَوَدَّيْنَاهُ أَنْ يَأْتِيَهُمَا قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، وَوَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»<sup>۱۶</sup>

«ابراهیم گفت: تحقیقاً در سوی خداوندگارم روانم، و آهنگ سوی او دارم. پروردگارا! مرا فرزندی شایسته موهبت فرما. پس در پاسخ به درخواست او، وی را به نوجوانی بر دبار نوید دادیم. و چون اسماعیل با پدر به جایی رسیدند که باید در آنجا دست به کار گردند ابراهیم به او گفت: فرزند عزیزم! حقاً در خواب دیدم تو را ذبح می‌کنم، بنگر که رأی تو چیست؟ گفت: پدرم آنچه بدان مأمور شدی به کار بند، اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. چون هر دو در برابر امر الهی تسلیم شدند و اسماعیل را بر پیشانی بر روی زمین خواباند و دست به کار ذبح او شد، بدو بانگ برآوردیم ای ابراهیم، تو خوابت را عملاً باور داشته و آن را به حقیقت پیوستی، بدینسان ما درست‌کاران را پاداش نیک می‌دهیم. این کار، آزمایشی آشکار و عاری از ابهام است. ابراهیم را با گوسفندی بزرگ باخريد کردیم. و نام نیکوی او را در نسلهای پسینان جاوید ساختیم. درود بر ابراهیم، ما درست‌کاران را این چنین پاداش می‌دهیم؛ چراکه او از بندگان باایمان ما بود. او را به اسحاق، پیامبری از زمره پیامبران صالح، شمرده و نوید دادیم.»

آری وقتی ابراهیم در مقام اجرای امر الهی برآمد و کارد به دست گرفته و بر گلوی نازک ابراهیم نهاد تا از قفا سر او را از پیکر جدا سازد؛ اما کارد از بریدن کُند و ناتوان گشت. در اثنای آن، خداوند به ابراهیم فرمود: از ادامه کار دست بازدارد. چراکه هدف از آزمایش او در پایمردی نسبت به اوامر ما کاملاً محقق گشته بود؛ و معلوم شد تو در اجرای اوامر من کمترین دریغ را روا نخواهی داشت و باید به دست تو که بتها را از معابد و از دل مردم واژگون ساختی بنای کعبه که مظهر توحید و سمبل بیزاری از شرک است انجام گیرد.

گویند: روزی حضرت ابراهیم - علیه السلام - به مکه درآمد و وارد خانه اسماعیل شد؛ لیکن او را در سرای خویش ندید. همسر اسماعیل را - که پدر شوهر خود را نمی‌شناخت - در میان خانه یافت. از او جویای اسماعیل شد پاسخ داد که برای شکار از خانه بیرون رفته است، ابراهیم از اوضاع و احوال آنها پرسید همسر اسماعیل گفت در سختی و تنگدستی به سر می‌بریم. و از اوضاع بد خود، زبان به شکوه و گله گشود. آنگاه ابراهیم پرسید آیا ضیافتی در سرای شما انجام می‌گیرد، آیا آب و غذایی در خانه دارید؟ گفت: نه میهمانی داریم و نه آب و غذایی در خانه.

وقتی ابراهیم حالت نارضایی را در این زن احساس کرد و دید که او به آنچه خدا برای آنها مقدر کرده دلخوش نیست و از کیفیت زندگانی خود با همسرش اسماعیل خشمگین است، و از ورود ابراهیم استقبال به عمل نیاورده و مقدم این تازه‌وارد سالخورده را گرمی نداشته، برای ابراهیم چنین همسری در پرورش اسماعیل ناخوش آیند می‌نمود. لذا ابراهیم به او گفت: وقتی شوهر تو به خانه بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو آستانه در منزل خود را جابه‌جا کرده و آن را تغییر دهد.

ابراهیم از راهی که آمده بود بازگشت و اسماعیل به خانه مراجعت کرد و احساس نمود جریانی در غیاب او اتفاق افتاده است. از همسرش پرسید: کسی نزد تو آمد؟ گفت: آری، پیرمردی وارد شد و چنین و چنان گفت. و درباره تو از من سؤال کرد و من واقع امر را برای او گزارش کردم. اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی سفارش نکرد؟ گفت: چرا؛ به من گفت که سلام او را به تو ابلاغ کرده، و از من خواست به تو بگویم آستانه در منزلت را تغییر دهی. اسماعیل گفت: آن پیر سالخورده، پدرم ابراهیم بود و مرا فرمان داد از تو جدا گردم، برو به خانواده خود بازگرد. اسماعیل او را طلاق داد و زنی دیگر را به همسری گرفت.



مدتی از غیبت ابراهیم گذشت، آنگاه آهنگ مکه نموده و بر سرای اسماعیل درآمد. این بار نیز اسماعیل در خانه حضور نداشت. همسر جدیدش در خانه بود، و از ابراهیم استقبال کرده و به او خوش آمد گفت، پرسید: آیا مراسم میهمانی در خانه شما برپا می‌شود؟ گفت: آری، این زن، ابراهیم را به میهمانی فراخواند و مقدم او را گرامی داشت. ابراهیم از وضع و حال آنها پرسید؛ پاسخ داد: ما در شرایطی خوب و مطلوب و فراوانی روزی به سر می‌بریم و خدای را نیز سپاس گزارده و از او اظهار رضا و خوشنودی می‌کنیم. ابراهیم گفت: وقتی شوهر تو بازگشت سلام مرا به او برسان و بگو که آستانه در خانه خود را تغییر ندهد؛ بلکه در جای خود نگاه دارد، آنگاه ابراهیم از سرای اسماعیل بازگشت.

اسماعیل شبانه به خانه آمد و همسرش برای او آمدن آن مرد سالخورده را گزارش کرد و وصف و حالش را برای اسماعیل توضیح داد و گفت: توصیه‌ای داشت که من باید آن را به تو بگویم که آستانه در را در جای خود حفظ کرده و جابه‌جایش نسازی. اسماعیل به همسرش گفت: او پدرم ابراهیم بود که توصیه کرد از تو نگاهداری به عمل آورم و از تو جدا نشوم. اسماعیل در طول حیات خویش با همین همسر، عمر خود را به سر آورد و همین همسر مادر فرزندی است که از دیرباز گروه زیادی افتخار می‌کنند از تبار و نژاد اسماعیل بوده و هستند.

### ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه

مدتی دور و دراز حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - به دور از فرزندش اسماعیل به سر برد. اما برای کاری بس بزرگ و سرنوشت‌ساز نزد فرزندش بازگشت. خدا به ابراهیم فرمان داد که کعبه را بنا کرده و آن را بازسازی کند تا به عنوان نخستین خانه‌ای که برای پرستش خدای یگانه بنیاد می‌شود مورد استفاده قرار گرفته و آن را از نو تجدید کند.

ابراهیم در جستجوی فرزند خود اسماعیل می‌پویید که سرانجام او را در کنار زمزم سرگرم تراشیدن تیر یافت. ابراهیم و اسماعیل همدگر را در آغوش گرفتند و از شدت خوشحالی و سرور یکدیگر را لبریز از محبت و عواطف ساختند.

پس از آن که دیدار ابراهیم از فرزندش و اقامت وی نزد او با وضع خوش‌آیندی ادامه یافت فرجامش آن بود که خداوند متعال ابراهیم را مأمور ساخت خانه‌ای برای عبادت او در همان‌جا بنا کند و جای آن را خداوند به ابراهیم خاطر نشان ساخت، جایی که از اطراف

و پیرامونش بلندتر می‌نموده و نزدیک محل و نقطه دیدار آنها بود. اسماعیل به پدر عرض کرد: امر خداوندگار کارساز خود را اجرا کن و من نیز با تو در این کار بزرگ به همیاری برمی‌خیزم. ابراهیم بنای خانه خدا را در عهده داشت و اسماعیل سنگ و گل می‌آورد و در اختیار او می‌نهاد. آنگاه به اسماعیل گفت: سنگ زیبایی را بیاور تا آن را بر رکن چهارم و این سنگ نشانه‌ای برای مردم به عنوان مبدأ طواف آنها باشد. جبرائیل، اسماعیل را به حجرالاسود رهنمون گشت، و او آن را برگرفته و در جای خود نهادند، و همواره که بنای کعبه را بالا می‌بردند، این دعا را می‌خواندند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۱۷</sup>

وقتی بنای کعبه با بنایی و معماری ابراهیم و کارگری اسماعیل بالا رفت، و ابراهیم سالمند از بالا بردن سنگ احساس ناتوانی می‌کرد بر روی سنگی - که آن را به عنوان «مقام ابراهیم» می‌شناسیم - پای می‌نهاد و وقتی ناحیه‌ای از دیوار به پایان می‌رسید این سنگ از آن ناحیه به ناحیه دیگر جابه‌جا می‌شد؛ و ابراهیم بر روی آن می‌ایستاد و دیوار آن ناحیه را سنگ‌چین می‌کرد. و بدینسان سنگ جابه‌جا می‌گشت تا بنای دیوارهای اطراف به پایان رسد. گویند این سنگ از قدیم‌الایام پیوسته به دیوار کعبه بود تا زمان عمر بن الخطاب آن را اندکی از بیت جدا کردند و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نهادند. قرآن کریم اشارتی به بنای کعبه دارد، آنجا که می‌فرماید:

«وَأَجْعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذِّبُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. وَأَذِيفِعْ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱۸</sup>

«به یاد آور زمانی را که: خانه خود را مرکز تجمع مردم و جایگاه امنی قرار دادیم و مقام ابراهیم را به عنوان محل اقامه نماز انتخاب کنید. ما ابراهیم و اسماعیل را گفتیم خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و مقیمان و راکعان و سجده‌گزاران، پاکیزه دارید. خاطر نشان می‌سازیم آن وقتی را که ابراهیم گفت: خداوندگارا! این جایگاه را شهر و سرزمینی برخوردار از امنیت قرار ده و به آن دسته از مردم این شهر که به خدا و روز واپسین ایمان دارند از هر بر و میوه و ارزاق ارزانی دار. خدا فرمود هرکه در این پایگاه مقدس راه کفر در پیش گیرد، اندکی او را هرچند برخوردار می‌سازم اما سرانجام به عذاب آتش دوزخ ناگزیرش کنم، عذابی که بد فرجامی برای



انسانها است. آن زمانی را به یاد آور که ابراهیم و نیز اسماعیل پایه‌های خانه خدا و کعبه را بالا می‌بردند می‌گفتند: خداوندگارا! از ما بپذیر که تو شنوای دانایی.»

خداوند متعال طی این آیات یادآور نعمتی بس عظیم به قاطبهٔ مسلمین جهان می‌گردد و آن عبارت از مقرر کردن و تحقق بخشیدن بنای «بیت‌الله‌الحرام» به عنوان مقصد و هدفی است که باید به دیدار آن همت گمارند و آن را به صورت مرجعی قرار داده که باید برای پرستش به سویش از دور و نزدیک بکوشند؛ چنانکه آن را قرارگاه امنی برای هر خائف و بیمناک از آسیب‌ها و تهاجم‌ها مقرر فرمود. آن که بر حرم الهی درمی‌آید هیچکسی نمی‌تواند او را بیازارد. و این حقیقت، مسأله‌ای است که از دیرباز در مورد این مکان بر سر آن به توافق رسیده بودند، و قداستی را برای آن می‌شناختند که از رهگذر آن هیچکسی را روا نبود بر حریم این حرم تعدی کند.

خداوند به دعای ابراهیم پاسخ مثبت داده و همه‌گونه ارزاق در این سرزمین که فاقد آب بوده و بوته و گیاهی قابل توجه در آن نمی‌روید به سوی آن کشاند؛ چنانکه این حقیقت از دوردست‌ترین اعصار تا زمان ما آشکارا جلب نظر می‌کند.

بحث ما در مسألهٔ طواف به سرگذشت گذرای بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل انجامید و خواستیم خاطر نشان سازیم که حاجیان برگرد چه خانه‌ای طواف می‌کنند، خانه‌ای که مطاف فرشتگان و شمار فراوانی از انبیا تا زمان حضرت ابراهیم بوده، و یکتایی معبود و وجودی را که - فقط و به تنهایی - درخور پرستش است - در اذهان ما بیدار می‌سازد. و چنین هدفی، ابراهیم شرک‌ستیز و بت‌شکن را درخواست می‌کرد که کانون توحید را از نو بنا و بازسازی کند؛ ابراهیمی که در جهت احیای اندیشهٔ توحید و یکتاپرستی لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت، و پیشینهٔ مبارزات او با شرک، توأم با بانگ و فریادی آغاز شده بود که «بابل» را - که حدود سی و هفت قرن را در پرستش بتها پشت سر نهاده بود - لرزاند، فریاد و بانگی که طنین صدای آن در هر عصر و هر محیطی همواره سامعهٔ بشری را می‌نوازد؛ زیرا پرستش بتها - این پرستش فرومایه که عقل و خرد آدمی را به ابتذال و فروهستگی سوق می‌داده، و باید این چنین پرستشی را زاده و بازده خرافات و اوهام و یواهندیشی برشمرد - آثار آن حتی تا زمان معاصر که عصر پیشرفت علم و تکنولوژی است هنوز دست از سر گروههایی از مردم برنمی‌دارد.

همواره هنوز هم پاره‌ای از ادیان در جهان معاصر بتها را سمبل بسیاری از مقدسات تلقی می‌کنند، از اجرام سماوی گرفته تا جانوران زمین و پرندگان آسمان تا بوزینه و افعی، و فیل و گاو و جز آنها را می‌پرستند.

چه عاملی توانست بت‌پرستی را در گروه‌هایی از جامعه انسانی معاصر بر سر پا نگاه دارد. اگر بکاویم انگیزه‌هایی را شناسایی می‌کنیم که پرستش بتها را برای اینان دیکته و املا می‌کند و آن عبارت از تقلید عامیانه از آباء و نیاکان و رسوم و شیوه‌های سنتی غلط می‌باشد. قرآن بیش از چهارده قرن پیش - وقتی راجع به ابراهیم گزارشی ارائه می‌کند، و عصری را از زمان این پیامبر برای ما به تصویر می‌کشد که پرستش بتها جوامع روزگار وی را زیر پوشش گرفته بود - استدلال بت‌پرستان عصر ابراهیم را برای ما بیان می‌کند:

«واتلّ علیهم نبأ ابراهیم. اذ قال لأبیه وقومه ما تعبدون. قالوا نعبد أصناماً فنظّل لها عاکفین. قال هل یسمعونکم اذ تدعون أو ینفعونکم أو یضرون. قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون»<sup>۱۹</sup>

«و گزارش کارها و تلاشهای ابراهیم را در مبارزه با بت‌پرستی، بر مردم بخوان؛ وقتی که او به پدرخوانده و گروه وابسته به خود گفت: چه چیزی را می‌پرستید؟ پاسخ دادند: بت‌هایی را که همواره چشم انتظار و امید به آنها دوخته و در برابر آنها خاکساریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی آنها را می‌خوانید درخواست شما را می‌شنوند یا سود و زینتی عاید شما می‌سازند، دلیل شما در پرستش آنها چیست؟ گفتند: آباء و نیاکان خود را بر این سنت و رسم و شیوه یافتیم، و چون آنان چنین می‌کردند ما نیز چنین می‌کنیم، و راه و رسم آنها را ترک نمی‌گوییم.»

پاسخ مردم در برابر سؤال اعتراض‌آمیز ابراهیم این بود که به انگیزه تقلید از پدران و نیاکان، بتها را پرستش می‌کردند؛ و علت و موجب دیگری در کار نبوده است. این پاسخ اعترافی است ضمنی که بتها نه سودی عاید می‌سازند و نه زیان و آسیبی به آدمی وارد می‌کنند.

قرآن کریم تحلیل و تعلیل دیگری را در عبادت و پرستش بت‌پرستان یاد می‌کند:

«وقال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بینکم فی الحیوة الدنیا»<sup>۲۰</sup>

«و گفت: صرفاً شما در برابر خدای یگانه و در کنار او بتها را به خاطر حفظ دوستی و مجامله با یکدیگر، برای پرستش انتخاب کردید. این انتخاب و اتخاذ شما از اعتقاد شما ریشه‌نمی‌گیرد؛ بلکه برای نگاهبانی از دوستی متقابل شما که به زندگانی مادی شما می‌پیوندد بتها را برگزیدید تا هم‌رنگ با یکدیگر باشید.»



انسانِ متمدن روزگار ما انواع و اقسام بت‌های سمبلیک را برای جوامع بشری به ارمغان آوردند که در کنار خدا به عبادت و کرنش در برابر آنها روی می‌آورند که از آن جمله:

- کرنش پرستش‌گونه در برابر شخصیت‌هایی چون زمامداران و ریاست‌مداران طاغوت‌مآبِ دنیای شرق و غرب می‌باشد که به خاطر قدرتهای دنیوی و مادی و سلطه و اقتدار به صورت معبودانی در کنار خدا درآمدند، و در پیرامون اندیشهٔ جوامع بشری اوهام و افسانه‌هایی را به هم بافتند - و مردم نیز چون کرم ابریشم این اندیشه‌ها را بر خویشتن تنیده‌اند - که آنان را در مصافِ خدای یگانه می‌انگارند، و سخن آنان را حقایقی نقض‌ناپذیر و غیر قابل تخلف تصور می‌کنند.

ترس و هراس از قدرتهایی که در کنار قدرت خداوند متعال جز قدرتهایی پوچ و پوشالی چیز دیگری نیست این زیر قدرتهای الهی (نه ابرقدرتها) را به سان بت‌هایی هراس‌آفرین درآورده است. و وقتی در برابر صولت ابراهیمی بت‌برانداز درهم می‌شکنند باز هم دولتمردان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در برابر آنها به خود بیم راه می‌دهند.

مگر تمام قدرتهای داخلی و خارجی دست به دست هم داده بودند که ایران اسلامی را - با به کارگیری همهٔ توان و نیروهایشان - از پای درآورند؛ ولی تاکنون به فضل الهی آنچه‌ان در این اندیشهٔ شیطان‌ناکام و رسوا شدند که موجب گشت ملت‌ها چهرهٔ واقعی این بت‌های بزرگ یافته از سلاح و رزم‌افزار مدرن را درست شناسایی کرده و منظرهٔ کریه و واشمنزازآور آنها را شهود کنند.

انقلاب اسلامی ایران ضمن آن که آزمونی بزرگ بوده، هشدار است به تمام جوامع اسلامی که در معیت قرآن کریم و در سایهٔ رهنمودهای آن و پای‌بندی و پایمردی نسبت به محتوای آن می‌توان بر همهٔ قدرتها چیره گشت. چنانکه حضرت امام راحل - قدس سره الشریف - این حقیقت را، با فداکاری خویش و در سایهٔ قرآن کریم، اثبات فرمود.

#### ● پی‌نوشتها:

۱ - الروضة البهیة، ج ۲، ص ۲۵۳

۲ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۸

۳ - اخبار مکه، ص ۳۱

۴ - الوافی، ج ۸، ص ۱۳۰

۵ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۹

- ۶- اخبار مکہ، ص ۵۷
- ۷- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲
- ۸- انبیا: ۵۱ و ۵۲
- ۹- انبیا: ۶۲
- ۱۰- انبیا: ۶۳
- ۱۱- بقرہ: ۲۵۸
- ۱۲- عنکبوت: ۲۶
- ۱۳- ممتحنہ: ۴
- ۱۴- فصل ۷، آیہ ۲۰.
- ۱۵- ابراہیم: ۳۷
- ۱۶- صافات: ۹۹-۱۱۲
- ۱۷- ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۴۶
- ۱۸- بقرہ: ۱۲۷-۱۲۵
- ۱۹- شعرا: ۷۴-۶۹
- ۲۰- عنکبوت: ۲۵